



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال هفدهم، شماره ۴۰، بهار ۱۴۰۴

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۹۵-۱۲۵

## راهبرد ناهم خوانی - گره گشایی در گفت و گوهای عرفانی\*

زینب اکبری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰

### چکیده

مدل ناهم خوانی - گره گشایی (Incongruity-Resolution Model) یا IR که به طور سنتی ریشه در مطالعات طنز دارد تاکنون به طور گسترده در تحلیل متون عرفانی به کار گرفته نشده است. این پژوهش با هدف ارائه یک مدل توسعه یافته برای بررسی راهبرد ناهم خوانی - گره گشایی در گفت و گوهای عرفانی، می کوشد ضمن توسعه نظری مدل مذکور، انطباق پذیری آن را با زمینه های غیر طنز آمیز و پیچیده تعلیمی - عرفانی نشان دهد. به این منظور به تحلیل کیفی صد گفت و گوی منتخب از آثار عطار می پردازد که براساس انواع ناهم خوانی (مبتنی بر چارچوب و مبتنی بر کلام) و سازو کارهای گره گشایی (مبتنی بر چارچوب، مبتنی بر کلام یا مبتنی بر استنباط) در شش الگو طبقه بندی شده اند. یافته های پژوهش نشان می دهد که در گفت و گوهای عرفانی ناهم خوانی صرفاً تنش شناختی را برنمی انگیزد، بلکه جنبه آموزشی دارد و با بی ثبات کردن چارچوب های شناختی متعارف، خواننده را به سمت رشد اخلاقی و معنوی سوق می دهد. برخلاف طنز که به گره گشایی سریع و خطی تمایل دارد، گفت و گوهای صوفیانه از گره گشایی به شیوه ای باز و چندلایه بهره می برند و فرایند تفسیری تکرار شونده ای را پرورش می دهند که با اهداف شناختی و معنوی آموزش صوفیانه هم سو است. تلاش شناختی مخاطبان

\* شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2025.49050.2635

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء(س)، تهران، ایران:

ZAkbari@alzahra.ac.ir

برای گره‌گشایی در طنز در نهایت به سرگرمی و لذت می‌انجامد حال آنکه در گفت‌وگوهای عرفانی، این لذت به شکل بینش معنوی یا روشنگری تجلی می‌یابد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مدل IR چارچوبی ارزشمند برای درک فرایندهای پویای شناختی زیربنایی گفت‌وگوهای عرفانی فراهم می‌آورد، اما باید تکامل یابد تا ماهیت چندلایه و گاه حل‌نشده ناهم‌خوانی‌ها در گفت‌وگوهای عرفانی را در نظر بگیرد.

**کلیدواژه‌ها:** گفت‌وگوهای عرفانی، عطار نیشابوری، ناهم‌خوانی، گره‌گشایی، مدل ناهم‌خوانی-گره‌گشایی (IR).

#### مقدمه

در عرصه مطالعات زبان‌شناختی و ارتباطی معاصر، نظریه ناهم‌خوانی-گره‌گشایی به‌عنوان یکی از پارادایم‌های نوین در تحلیل فرایندهای شناختی درگیر در تعاملات کلامی ظهور کرده است. این نظریه که ریشه در تأملات فلسفی در حوزه مطالعات طنز دارد، در دهه‌های اخیر به ابزاری کارآمد در مطالعات گفتمان و تحلیل مکالمه تبدیل شده است. مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی کاربرد و عملکرد مدل ناهم‌خوانی-گره‌گشایی در گفت‌وگوهای عرفانی، به‌ویژه در آثار عطار نیشابوری است. این مطالعه به دنبال کشف و تبیین سازوکارهایی است که عطار براساس آن‌ها از انواع ناهم‌خوانی برای به چالش کشیدن و بازسازی چارچوب‌های شناختی مخاطب استفاده می‌کنند و مخاطبان این گفت‌وگوها نیز با تکیه بر آن‌ها ناهم‌خوانی‌های موجود را تشخیص داده و گره‌گشایی می‌کنند.

پژوهش حاضر با هدف ایجاد پلی میان حوزه‌های به ظاهر متفاوت مطالعات طنز و عرفان، در پی نشان‌دادن سازوکارهای شناختی مشترکی است که در هر دو حوزه عمل می‌کنند. این رویکرد میان‌رشته‌ای، نمونه‌ای از کاربرد نظریه‌های زبان‌شناختی مدرن در قلمرو مطالعات عرفانی است و می‌تواند به درک عمیق‌تری از شیوه‌های آموزشی و ارتباطی در سنت عرفانی منجر شود. پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. سازوکارهای ناهم‌خوانی-گره‌گشایی چگونه در ساختار و محتوای گفت‌وگوهای

عرفانی در آثار عطار نیشابوری تجلی می‌یابند؟

۲. چه تفاوت‌های کلیدی در عملکرد و پیامدهای شناختی راهبرد ناهم‌خوانی - گره‌گشایی در گفت‌وگوهای عرفانی در مقایسه با کارکرد آن در متون طنز وجود دارد؟ فرضیه اصلی پژوهش آن است که گفت‌وگوهای عرفانی در آثار عطار از الگوهای ناهم‌خوانی - گره‌گشایی به‌منظور ایجاد تحول شناختی در مخاطب بهره می‌برند، اما این الگوها در مقایسه با متون طنز، پیچیدگی‌ها و کارکردهای متمایزی دارند. روش‌شناسی این پژوهش مبتنی بر تحلیل کیفی محتوا است که با رویکردی تطبیقی، به بررسی ۱۰۰ نمونه منتخب از گفت‌وگوهای عرفانی در آثار عطار می‌پردازد.

این تحلیل با استفاده از چارچوب نظری توسعه‌یافته بر مبنای مدل ناهم‌خوانی - گره‌گشایی و با در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص متون عرفانی انجام می‌شود. این پژوهش با بسط نظریه یادشده در زمینه عرفان، تلاش دارد تا شکاف موجود در درک ما از سازوکارهای شناختی درگیر در انتقال مفاهیم عرفانی را پر کند و مدلی تحلیلی برای بررسی راهبردهای ارتباطی در گفت‌وگوهای عرفانی ارائه دهد.

### پیشینه پژوهش

بررسی و تحلیل پژوهش‌های پیشین را می‌توان در دو حوزه مرتبط با موضوع تحقیق حاضر پی گرفت: نخست، مطالعات انجام‌شده در زمینه گفت‌وگوی عرفانی، با تمرکز ویژه بر آثار عطار؛ دیگر، پژوهش‌های مربوط به کاربرد نظریه ناهم‌خوانی در مطالعات ادبی فارسی. باقری و دیگران (۱۴۰۰) در مطالعه خود بر روی *اسرارنامه*، شش کارکرد اصلی زبان (ارجاعی، عاطفی، ترغیبی، فرازبانی، همدلی و ادبی) را در گفت‌وگوهای عطار شناسایی کرده و نشان می‌دهند که عطار از گفت‌وگو به‌عنوان ابزاری قدرتمند برای انتقال مفاهیم عرفانی و تعلیمی بهره می‌برد.

یعقوبی جنبه‌سرایبی و احمدپناه (۱۳۹۹) با استفاده از الگوی تحلیل مکالمه‌هایمیز، به بررسی ساختار ارتباطی انواع مکالمه در *تذکره‌الاولیا* عطار پرداخته‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم ماهیت مکتوب تذکره‌ها، مکالمه‌های مندرج در آن‌ها از قواعد ارتباطات شفاهی پیروی می‌کنند.

غفوری و دیگران (۱۳۹۵) با استفاده از نظریه سازنده‌گرایی ویگوتسکی، به تحلیل نقش

گفت‌وگو در رابطه مرید و مراد در منطق‌الطیر عطار پرداخته و نشان داده‌اند که گفت‌وگو در این اثر نقشی کلیدی در فرایند سیر و سلوک عارفانه و دگرذیسی شخصیتی سالک ایفا می‌کند.

در زمینه کاربرد نظریه ناهم‌خوانی در مطالعات ادبی فارسی، دو پژوهش شاخص قابل ذکر است. نعمتی (۱۳۹۷) در مطالعه‌ای بر روی سه حماسه مضحک منظوم فارسی (موش و گریه، مزعفر و بغرا، صوف و کمخا) نشان داد که ناسازگاری به‌عنوان زیربنای شکل‌گیری طنز در این آثار عمل می‌کند. این پژوهش دو نوع اصلی ناسازگاری را شناسایی کرد: ناسازگاری گفتمانی که عمدتاً در نقد قدرت حاکمه و ارزش‌های اجتماعی نمود می‌یابد و ناسازگاری معنایی که به نقد ضدقهرمان و رذایل موجود در اجتماع می‌پردازد.

حیبی و دیگران (۱۴۰۳) در پژوهشی بر روی داستان‌های بهرام صادقی، رابطه میان زبان طنز و اندیشه اگزیستانسیالیستی را براساس تئوری طنز ناسازگاری بررسی کردند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تئوری ناسازگاری در میان نظریه‌های کلاسیک طنز (برتری، تسکین و ناسازگاری) بیشترین هم‌خوانی را با سبک زبانی و فکری آثار صادقی دارد. این تئوری، با تأکید بر افشای تهی‌بودگی رویدادها از الگوهای مفهومی شناخته شده، هماهنگی قابل توجهی با افشاگری‌های مشابه در اندیشه اگزیستانسیالیسم نشان می‌دهد.

نوآوری اصلی پژوهش حاضر استفاده از نظریه ناهم‌خوانی در درک ماهیت و کارکرد گفت‌وگو در متون عرفانی است. این پژوهش قصد دارد نشان دهد چگونه یکی از بنیادی‌ترین راهبردها در گفت‌وگوهای عرفانی، ایجاد ناهماهنگی شناختی در خواننده است و چگونه این راهبرد می‌تواند با استفاده از نظریه ناهم‌خوانی تحلیل و بررسی شود.

### مبانی نظری

نظریه ناهم‌خوانی (Incongruity Theory) که ریشه در تأملات فلسفی در حوزه مطالعات طنز دارد، در طول زمان از یک مفهوم انتزاعی به ابزاری کارآمد در مطالعات زبان‌شناختی و ارتباطی تکامل یافته است. جیمز بیٹی (۱۷۷۶) از پیش‌گامان این نظریه، خنده را ناشی از «اتحاد دو یا چند موقعیت ناسازگار یا نامناسب در یک مجموعه پیچیده» می‌داند. این دیدگاه توسط ایمانوئل کانت (۱۷۹۰) و آرتور شوپنهاور (۱۸۱۹) بسط داده شد. کانت

خنده را «احساسی ناشی از تبدیل ناگهانی یک انتظار شدید به هیچ» تعریف کرد، درحالی که شوپنهاور بر «ادراک ناگهانی ناهمخوانی بین یک مفهوم و اشیا واقعی» تأکید داشت و معتقد بود که «خنده خود بیان این ناهمخوانی است» (Keith-Spiegel, 1972: 8; Yus, 2017: 2).

نقطه عطف در توسعه این نظریه، با کار جری سالس (۱۹۷۲) و معرفی مدل ناهمخوانی-گره‌گشایی (Incongruity-Resolution Model) محقق شد (1972: 85). سالس نشان داد ناهمخوانی به تنهایی نمی‌تواند طنز ایجاد کند و اثر طنز آمیز عمدتاً از گره‌گشایی ناهمخوانی و درک نیت‌های گویندگان با کمک بافت ناشی می‌شود. مارتین (۲۰۰۶: ۶۴) این ایده را بسط داد و توضیح داد که چگونه «مقدمه جوک باعث می‌شود شنونده پیش‌بینی‌ای درباره نتیجه احتمالی داشته باشد. وقتی نکته پایانی با پیش‌بینی مطابقت ندارد، شنونده غافلگیر می‌شود و به دنبال یک قاعده شناختی می‌گردد که نکته پایانی را از مواد موجود در مقدمه جوک استخراج کند». این نظریه در پژوهش‌های اخیر با کارهای فرانسیسکو یوس (۲۰۱۷) به ویژه با به کارگیری نظریه ربط اسپربر و ویلسون (۱۹۹۵) ابعاد جدیدی یافت.

### ۱. مدل ناهمخوانی-گره‌گشایی یوس (۲۰۱۷)

مدل ناهمخوانی-گره‌گشایی (Incongruity-Resolution Model) یا IR که یوس (۲۰۱۷) آن را توسعه داده است، یک چارچوب شناختی برای تحلیل طنز است که بر پایه مدل دو مرحله‌ای سالس (۱۹۷۲) برای توضیح فرایند ایجاد طنز و با الهام از توسعه‌های آتاردو و راسکین (۱۹۹۱) بنا شده است (Yus, 2017: 2; Attardo & Raskin, 1991). این مدل فرض می‌کند که طنز زمانی ایجاد می‌شود که مخاطب با یک ناهمخوانی (Incongruity) یعنی «تضاد شناختی بین آنچه انتظار می‌رود و آنچه واقعاً در یک جوک یا متن طنز آمیز رخ می‌دهد» روبه‌رو شده و به دنبال گره‌گشایی آن است تا معناداری متن و اثر طنز به دست آید (Yus, 2017: 2; Suls, 1972). چنین فرایندی به دلیل تأثیرگذاری اش بر انتظارات شناختی مخاطب و تمایل ذاتی انسان برای گره‌گشایی ناهمخوانی‌ها، مستقیماً با نظریه ربط اسپربر و ویلسون (۱۹۹۵) مرتبط است که بر مبنای آن، مخاطب به دنبال تفسیرهایی است

که بیشترین تأثیر را با کمترین تلاش ذهنی فراهم کنند. براساس این نظریه، هر فرد به‌طور طبیعی تمایل دارد که ناهمخوانی‌های موجود در اطلاعات خود را حل کند تا به درکی یکپارچه و پایدار برسد (Curc6, 1998: 311-312).

## ۲. انواع ناهمخوانی در مدل IR

یوس (۲۰۱۷) دو نوع اصلی از ناهمخوانی را معرفی می‌کند:

۱. ناهمخوانی مبتنی بر چارچوب (Frame-Based Incongruities): این ناهمخوانی زمانی رخ می‌دهد که مخاطب براساس طرح‌واره‌های ذهنی خود یک وضعیت خاص را تفسیر کرده و انتظار نتیجه‌ای منطقی را دارد، اما در ادامه این چارچوب به‌طور غیرمنتظره‌ای نقض می‌شود. سالس (۱۹۷۲) تأکید دارد که پردازش بخش اولیه یک متن به مخاطب کمک می‌کند که انتظاراتی در مورد محتوای آینده متن ایجاد کند، اما با تغییر ناگهانی این انتظارات، ناهمخوانی شکل می‌گیرد و توجه مخاطب به‌سمت حل این تضاد جذب می‌شود (Suls, 1972: 85; Martin, 2006: 64).

۲. ناهمخوانی مبتنی بر کلام (Discourse-Centered Incongruities): در این نوع ناهمخوانی، تضاد در سطح زبانی و کلامی رخ می‌دهد و به‌دلیل استفاده از واژگان مبهم، ابهام در مرجع ضمیر یا بازی با معانی کلمات، معنا برای مخاطب دچار اختلال می‌شود. یوس با استفاده از نظریه ربط اسپربر و ویلسون (۱۹۹۵) تأکید می‌کند که درک این نوع ناهمخوانی‌ها نیازمند فرایندهای استنباطی است، به این صورت که مخاطب باید مرجع ضمیرها را تعیین، ابهام را رفع و معنای ضمناً گفته‌شده را درک کند (Tannen, ۱۹۹۳: ۱۶). برای مثال، شوخی‌های مبتنی بر بازی واژگانی مانند استفاده از هم‌آوایی کلمات که موجب برداشت‌های متفاوت می‌شود، نمونه‌ای از این نوع ناهمخوانی است.

## ۳. انواع گره‌گشایی‌ها در مدل IR

یوس تأکید می‌کند که ناهمخوانی‌ها باید گره‌گشایی شوند تا اثرات طنزآمیز تولید شود. این دیدگاه با نظر کورکو (۱۹۹۸: ۳۱۲-۳۱۱) هم‌سو است که معتقد است حذف ناسازگاری‌ها یک مکانیسم طبیعی و زیست‌شناختی شناخت انسان است. براساس مدل IR،

گره‌گشایی ناهم‌خوانی‌ها از طریق سه سازوکار اصلی رخ می‌دهد:

الف. گره‌گشایی مبتنی بر کلام (Discourse-Centered Resolution): در این نوع گره‌گشایی، مخاطب برای حل ناهم‌خوانی باید از نشانه‌های زبانی یا بافتی و از طریق استنباط، معنای متن را دوباره ارزیابی کند. این گره‌گشایی بیشتر زمانی رخ می‌دهد که از ابزارهایی مانند مرجع‌گذاری یا رفع ابهام استفاده می‌شود (Curcó, 1998: 311).

ب. گره‌گشایی مبتنی بر چارچوب (Frame-Based Resolution): این گره‌گشایی نیازمند تغییر در چارچوب شناختی مخاطب است، به گونه‌ای که مخاطب باید چارچوب اولیه را رها کرده و چارچوبی جدید برای معناسازی ایجاد کند. چنین فرایندی، به‌ویژه زمانی رخ می‌دهد که چارچوب اصلی به دلیل تضاد موجود ناکارآمد می‌شود.

پ. گره‌گشایی مبتنی بر استنباط (Implication-Based Resolution): این نوع گره‌گشایی زمانی اتفاق می‌افتد که مخاطب باید معانی ضمنی یا دانش فرهنگی مشترکی را برای حل ناهم‌خوانی به کار گیرد (Sperber & Wilson, 1995). برای مثال، گاه مخاطب از طریق اطلاعات فرهنگی یا دانش عمومی خود، معانی پنهانی را دریافت کرده و به گره‌گشایی ناهم‌خوانی می‌پردازد. یوس (۲۰۱۷) بر این باور است که این مکانیسم‌های گره‌گشایی به مخاطب کمک می‌کنند تا به درک کامل‌تری از متن طنزآمیز برسند. در واقع، حل این ناهم‌خوانی‌ها نه تنها احساس رضایت از طنز را ایجاد می‌کند، بلکه سبب می‌شود که مخاطب بازتابی شناختی و حتی گاهی فرهنگی به متن داشته باشد (Dyrel, 2012).

## بحث و بررسی

در این بخش، چگونگی کاربرد مدل ناهم‌خوانی-گره‌گشایی (IR) در تحلیل گفت‌وگوهای عرفانی، به‌ویژه در آثار عطار، بررسی و درعین حال نوآوری‌های نظری توسعه‌یافته در این مطالعه شرح می‌شود. الگوهای شناسایی‌شده از تحلیل حدود ۱۰۰ گفت‌وگو، شش نوع فرایند متمایز را نشان می‌دهد که براساس ماهیت ناسازگاری (مبتنی بر چارچوب یا مبتنی بر کلام) و سازوکار گره‌گشایی (مبتنی بر چارچوب، مبتنی بر کلام یا مبتنی بر استنباط) دسته‌بندی شده‌اند. شش الگوی ناسازگاری-حل شناسایی‌شده در مکالمات عرفانی، پویایی‌های معمول مدل IR را منعکس می‌کنند، اما همچنین مرزهایی

نظریه سنتی IR را گسترش می‌دهند و ما را به بررسی فرایندهای شناختی و تفسیری جدید و امی‌دارند.

روند انتساب گفت‌وگو به یک مورد خاص از طبقه‌بندی عمدتاً با ردیابی کلید تأثیرات تعلیمی-اخلاقی نهایی و با تعیین محل گام‌های استنباطی که توسط گوینده برای دستیابی به این تأثیرات پیش‌بینی و دست‌کاری می‌شوند، انجام شد. تحلیل مجموعه گفت‌وگوها منجر به انتساب هر گفت‌وگو به یکی از شش الگو شد که در جدول ۱ ارائه شده است:

**جدول ۱. توزیع الگوهای ناهم‌خوانی-گره‌گشایی در گفت‌وگوهای تحلیل شده**

شماره	الگو	تعداد	درصد
۱	ناهم‌خوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی مبتنی بر کلام	۱۳	۱۳/۵۴
۲	ناهم‌خوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی مبتنی بر چارچوب	۲۸	۲۹/۱۷
۳	ناهم‌خوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی مبتنی بر استنباط معنایی	۲۵	۲۶/۰۴
۴	ناهم‌خوانی مبتنی بر کلام - گره‌گشایی مبتنی بر کلام	۷	۷/۲۹
۵	ناهم‌خوانی مبتنی بر کلام - گره‌گشایی مبتنی بر چارچوب	۱۴	۱۴/۵۸
۶	ناهم‌خوانی مبتنی بر کلام - گره‌گشایی مبتنی بر استنباط معنایی	۹	۹/۳۸

در ادامه، نخست به تحلیل تفصیلی الگوهای ناهم‌خوانی-گره‌گشایی در گفت‌وگوهای عرفانی صوفیه و توضیح این که چگونه این الگوها از مدل‌های متعارف ناهم‌خوانی-گره‌گشایی فراتر می‌روند می‌پردازیم، سپس برای تحلیل ناهم‌خوانی در گفت‌وگوهای عرفانی مدلی را پیشنهاد می‌کنیم که با الهام از مدل دو مرحله‌ای سالس برای ناهم‌خوانی طنزآمیز (Suls' Two-Stage Model of Humorous Incongruity) و مدل یوس (۲۰۱۷) ارائه می‌شود.

#### **۱. ناهم‌خوانی‌های مبتنی بر چارچوب معنایی (frame-based incongruities)**

عطار بیش از هر چیز تأثیرات اخلاقی-تعلیمی گفت‌وگوها را براساس ساختن یک چارچوب معنادار (make-sense frame) پایه‌گذاری کنند که در نهایت باطل می‌شود و

باید برای ناهمخوانی ایجادشده یک گره‌گشایی در قالب یک چارچوب جدید یا استنتاج معنایی ضمنی (implicatures) پیدا شود. چنان که در جدول (۱) آمده ۶۸/۷ درصد گفت‌وگوها با این سازوکار مطابقت دارند. باید توجه داشت که چارچوب‌های معنادار معمولاً به صورت «بداهه» و تقریباً ناخودآگاه ساخته می‌شوند؛ لذا زمانی که شنونده ناگهان درمی‌یابد که این چارچوب معنایی ناخودآگاه ساخته شده معتبر نیست و باید با چارچوب متفاوتی جایگزین شود یا مستلزم استنتاج تعدادی معنای ضمنی است، شکفت زده و بدین ترتیب بار شناختی گفت‌وگو دوچندان می‌شود.

الف. الگوی ۱. ناهمخوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی مبتنی بر کلام

مطابق این الگو شنونده ابتدا چارچوب معنایی کلانی (make-sense frame) را بر پایه نشانه‌های آغازین گفت‌وگو شکل می‌دهد، اما با پیشرفت مکالمه، این چارچوب با عناصر جدید ناسازگار می‌شود. حل این ناهمخوانی، مستلزم بازنگری در سطح خردگفتمان و بهره‌گیری از راهبردهای استنباطی مبتنی بر کلام (discourse-centered inferential strategies) است که به بازسازی چارچوب اولیه و درک ژرف‌تر پیام گوینده می‌انجامد.

حکایت «اصمعی و کناس» در مصیبت‌نامه نمونه‌ای برجسته از الگوی شماره (۱) است:

اصمعی می‌رفت در راهی سوار	دید کناسی شده مشغول کار
نفس را می‌گفت «ای نفس نفیس	کردمت آزاد از کار خسیس
هم ترا دایم گرامی داشتم	هم برای نیک‌نامی داشتم
اصمعی گفتش «تو باری، این مگوی	این سخن اینجا در آن مسکین مگوی
چون تو هستی در نجاست کارگر	آنچه باشد در جهان زین خوارتر»
گفت: «باشد خوارتر افتادتم	بر در همچون تویی استادتم
هر که پیش خلق، خدمت‌گر بود	کار من صد بار ازو بهتر بود

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۵۴)

در بخش نخست، اصمعی با مشاهده کناس، یک چارچوب معنایی اولیه را شکل می‌دهد که بر پایه ارزش‌گذاری اجتماعی مشاغل استوار است. این چارچوب که براساس دانش پیشین و انتظارات فرهنگی-اجتماعی اصمعی شکل می‌گیرد، شغل کناس را به‌عنوان کاری «پست» طبقه‌بندی می‌کند. ناهمخوانی مبتنی بر چارچوب زمانی آشکار می‌شود که

کنّاس، برخلاف انتظار اصمعی، خود را در موضع عزت و کرامت قرار می‌دهد و با خود می‌گوید: «ای نفس نفیس! کردم‌ت آزاد از کارِ خسیس». گره‌گشایی این ناهم‌خوانی از طریق سخن کنّاس صورت می‌گیرد که با استفاده از راهبردهای گفتمانی پیچیده، چارچوب معنایی اولیه را به چالش می‌کشد و بازسازی می‌کند. این فرایند گره‌گشایی مبتنی بر کلام شامل موارد زیر است:

۱. بازتعریف مفهومی (conceptual redefinition): کنّاس مفهوم «خواری» را از حوزه کار فیزیکی به قلمرو اخلاقی منتقل می‌کند. این عمل نوعی تعدیل مفهومی (concept adjustment) است که در نظریه ربط (Relevance Theory) مورد بحث قرار گرفته است؛ ۲. استدلال قیاسی (analogical reasoning): کنّاس با مقایسه کار خود و خدمت به افراد دون‌مایه، نوعی قیاس ضمنی ایجاد می‌کند که ارزش‌های اجتماعی را مورد بازنگری قرار می‌دهد. این راهبردهای کلامی به بازسازی چارچوب اولیه (frame reconstruction) می‌انجامد که طی آن مفاهیم «کار خسیس» و «ارزش اجتماعی مشاغل» از سطح ظاهری به لایه‌های عمیق‌تر معنایی انتقال می‌یابند. حکایت اصمعی و کنّاس نشان‌دهنده تعامل پیچیده میان پردازش سطح بالا (درک مفاهیم انتزاعی ارزش کار و جایگاه اجتماعی) و سطح پایین (تحلیل ساختارهای زبانی و استدلال کلامی کنّاس) است و نوعی فرایند شناختی-زبانی را آشکار می‌کند که در آن، ساختارهای معنایی و ارزشی از طریق کنش‌های کلامی مورد بازنگری قرار می‌گیرند.

حکایت «حاتم و خلیفه بغداد» نیز براساس الگویی مشابه از سازوکار وارونه‌سازی مفهومی (conceptual inversion) بهره می‌برد و در آن، مفهوم «زهد» به شکلی غیرمنتظره بازتعریف می‌شود. ناهم‌خوانی اصلی در این حکایت زمانی شکل می‌گیرد که حاتم، خلیفه را «زاهد» خطاب می‌کند. این خطاب با «چارچوب معنایی متعارف» (conventional semantic frame) زهد در تضاد قرار می‌گیرد. در این چارچوب متعارف، زاهد معمولاً فردی است که از دنیا و مظاهر آن روی‌گردان است، نه کسی که همچون خلیفه در اوج قدرت و ثروت قرار دارد:

نقل است که چون حاتم به بغداد آمد خلیفه را خبر کردند که: زاهد خراسان آمده است. او را طلب کرد و چون حاتم از در درآمد، خلیفه را گفت: «ای زاهد». خلیفه

گفت: «من زاهد نیم که همه دنیا زیر فرمان من است. تویی زاهد». حاتم گفت: «نه، که تویی که خدای تعالی - می فرماید: قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و تو به اندک قناعت کرده‌ای. زاهد تو باشی که من به دنیا سر فرو نمی آرم. چگونه زاهد باشم؟» (عطار، ۱۳۹۸: ۱/ ۲۹۹)

برخلاف بسیاری از حکایات طنزآمیز که ناهم خوانی در آن‌ها به سرعت گره‌گشایی می‌شود، در این گفت‌وگو فرایند گره‌گشایی به تدریج و طی چند مرحله صورت می‌گیرد: مرحله اول: واکنش خلیفه: خلیفه با رد عنوان «زاهد» برای خود، ناخواسته در دام استدلال حاتم می‌افتد. این واکنش نشان‌دهنده «شکاف شناختی» بین درک متعارف از زهد و تعریفی است که حاتم قصد ارائه آن را دارد؛

ب. مرحله دوم: استناد به متن مقدس: حاتم با استناد به آیه قرآنی «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»، زمینه را برای «بازتعریف مفهومی» زهد فراهم می‌کند. این استناد، نوعی مشروعیت‌بخشی معرفتی به استدلال او را به دنبال دارد؛

ج. مرحله سوم: ارائه تعریف جدید از زهد: حاتم با بیان «تو به اندک قناعت کرده‌ای»، مفهوم زهد را از حوزه «ترک دنیا» به قلمرو «قناعت به دنیای بی‌بها در برابر آخرت پربها» منتقل می‌کند. این چرخش معنایی (semantic shift) قلب مفهوم زهد را هدف قرار می‌دهد. این حکایت نشان می‌دهد که چگونه متون عرفانی از تکنیک‌های پیچیده زبانی و معنایی برای ایجاد «تحول شناختی» (cognitive transformation) در مخاطب استفاده می‌کنند. لیست تمام گفت‌وگوهایی که از الگوی فوق پیروی می‌کنند در جدول شماره (۲) فهرست شده است:

**جدول ۲. نمونه‌های الگوی ۱. ناهم خوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی مبتنی بر کلام**

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
۱	جنید با کسی که از او خواست تا حاضر باشد	عطار، ۱۳۹۸: ۱/ ۴۳۳
۲	شبللی با اصحاب درباره کله‌سری در بادیه	همان: ۶۶۷
۳	شیخ ابواسحق شهریار کازرونی با لشکری مالدار	همان: ۸۳۵

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
۴	حاتم اصم با خلیفه بغداد	همان: ۲۹۹
۵	سپهدار که قلعه‌ای ساخت با دیوانه	عطارد، ۱۳۸۷: ۳۰۰
۶	سلطان محمود با درویش متکبر بر سر راه	همان، ۱۳۸۷: ۳۱۲
۷	جوان با پیر نامدار منزوی	عطارد، ۱۳۸۶: ۳۶۷
۸	عاقل با مرد شگرف به صحرا روز برف	همان: ۴۰۸
۹	عامر بن قیس با سائل در باب قناعت	همان: ۳۲۵
۱۰	اصمعی با کناس در باب کار خسیس	همان: ۱۵۴
۱۱	سلطان محمود با ایاز در باب آزاد کردن او	همان: ۴۱۹
۱۲	آن مرد عزیز با ذوالجلال در دشت حشر	عطارد، ۱۳۸۴: ۴۴۵
۱۳	آن جوان با پیری خمیده پشت	عطارد، ۱۳۸۵: ۲۰۲

ب. الگوی ۲. ناهم‌خوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی مبتنی بر چارچوب مطابق این الگو شنونده با ناهم‌خوانی در سطح کلان روبه‌رو می‌شود که نیازمند تغییر بنیادی در چارچوب معنایی اولیه است. این فرایند مستلزم بازسازی کامل الگوی ذهنی (mental model) شنونده از گفت‌وگوست و نشان می‌دهد چگونه درک معنا می‌تواند به‌طور ناگهانی و کامل دگرگون شود که بینشی ژرف درباره ماهیت پویای پردازش معنا ارائه می‌دهد. حکایت «سخن گفتن حسن بصری با چهار کس» نمونه‌ای از کاربرد این الگو است که نشان می‌دهد چگونه چارچوب‌های شناختی یک عارف برجسته می‌تواند توسط افرادی که به‌ظاهر در جایگاه پایین‌تری قرار دارند، به چالش کشیده شود و منجر به تحول معرفتی عمیق گردد.

ساختار کلی حکایت از چهار رویداد مجزا تشکیل شده که هر کدام یک «ناهم‌خوانی شناختی» را ایجاد می‌کند. هر رویداد شامل یک «چارچوب معنایی اولیه» (initial make-sense frame) است که توسط حسن بصری ساخته می‌شود و سپس توسط مخاطب او به چالش کشیده می‌شود:

حسن گفت: «از سخن چهار کس عجب داشتم: کودکی و مخنثی و مستی و زنی».

گفتند: «چگونه؟» گفت: «روزی جامه فراهم می‌گرفتم از مخنثی که بر او می‌گذشتم. گفت: ای خواجه، حال ما هنوز پیدا نشده است تو جامه از من فراهم مگیر که کارها در ثانی‌الحال خدای داند که چون شود و مستی دیدم که در میان وحل می‌رفت، افتان‌خیزان، فقلت له: تبت قدمک یا مسکین، حتی لا تزل - قدم ثابت دار ای مسکین تا نیفتی، گفت: تو قدم ثابت کرده‌ای با این همه دعوی؟ من اگر بیفتم مستی باشم به گل آلوده، برخیزم و بشویم، این سهل باشد، اما از افتادن خود بترس. این سخن عظیم در من اثر کرد و کودکی وقتی چراغی می‌برد. گفتم: از کجا آورده‌ای این روشنایی؟ بادی در چراغ دمید و گفت: بگو تا به کجا رفت این روشنایی؟ تا من بگویم که از کجا آورده‌ام و عورتی دیدم، روی برهنه و هر دو دست برهنه، با جمالی عظیم، در حالت خشم از شوهر خود با من شکایتی می‌کرد. گفتم: اول روی ببوش. گفت: من از دوستی مخلوق چنانم که عقل از من زایل شده است و اگر مرا خبر نمی‌کردی، همچنین به بازار فرو خواستم شد. تو با این همه دعوی در دوستی او، چه بودی اگر نپوشیدی روی من ندیدی؟» (عطار، ۱۳۹۸: ۳۸).

حسن بصری هنگام مواجهه با مخنث مطابق چارچوب‌های متعارف دینی و اجتماعی خود در قضاوت‌های اخلاقی از وی کناره می‌گیرد. ناهم‌خوانی زمانی رخ می‌دهد که مخنث با بیانی فلسفی به ناپایداری وضعیت انسان اشاره می‌کند: «حال ما هنوز پیدا نشده است... کارها در ثانی‌الحال خدای داند که چون شود». این پاسخ باعث می‌شود حسن بصری چارچوب اخلاقی‌اش را بازبینی کند و به ناپایداری و عدم قطعیت در جهان هستی بیندیشد که نشان‌دهنده یک «تغییر چارچوب شناختی» (cognitive frame shift) است. در برخورد با مست، حسن بصری از چارچوب معمول نصیحت و هدایت استفاده می‌کند، اما پاسخ مست یک «شکاف شناختی» (cognitive gap) ایجاد می‌کند: «تو قدم ثابت کرده‌ای با این همه دعوی؟ من اگر بیفتم مستی باشم به گل آلوده، برخیزم و بشویم، این سهل باشد، اما از افتادن خود بترس». این پاسخ باعث می‌شود حسن در مورد ادعاهای معنوی خود بازاندیشی کند.

در گفت‌وگو با کودک، ناهم‌خوانی زمانی پدید می‌آید که کودک، به‌جای ارائه پاسخی ساده درباره منشأ نور، با خاموش کردن عمدی چراغ و پرسیدن این که «بگو تا به کجا رفت این روشنایی؟» چالشی فلسفی ایجاد می‌کند. پاسخ غیرمنتظره کودک، حسن را

مجبور می‌کند تا چارچوب شناختی خود را به‌طور چشمگیری تغییر دهد. او از پرسشی سطحی درباره پدیده‌های فیزیکی به تأملی عمیق درباره پرسش‌های وجودی حرکت می‌کند. این تحول با مفهوم یوس درباره چگونگی منجرشدن حل ناهم‌خوانی در برخی زمینه‌ها به تغییرات عمیق در درک، هم‌سو است. این بازسازی شناختی شامل موارد زیر است:

الف. بازاندیشی در ماهیت دانش و خرد و پذیرش این نکته که بینش‌های عمیق می‌توانند از منابع غیرمنتظره حاصل شوند؛

ب. تغییر تمرکز از امر فیزیکی (منبع نور) به امر متافیزیکی (ماهیت وجود و عدم)؛

ج. شناخت محدودیت‌های تفکر عقلانی بزرگسال‌محور در درک پرسش‌های بنیادین

هستی.

گفت‌وگوی شبلی با ارباب خسیس نیز از نمونه‌ای بارز از الگوی شماره (۲) است. این گفت‌وگو به وضوح نشان می‌دهد که چگونه ناهم‌خوانی در سطح کلان می‌تواند منجر به دگرگونی در چارچوب‌های شناختی و ارزشی افراد شود:

نقل است که روزی کنیزکی صاحب جمال را دید. با خداوندش گفت که: «این

کنیزک را به دو درم می‌فروشی؟» گفت: «ای ابله، در دنیا کنیزکی به دو درم که

فروشد؟». شبلی گفت: «ابله تویی که در بهشت حوری به دو خرما می‌فروشند» (عطارد،

۱۳۹۸: ۶۷۸)

سخن ارباب نشان‌دهنده چارچوب معنایی متداولی است که براساس ارزش اقتصادی و مادی تنظیم شده است. ارباب در این چارچوب، قیمت کنیز را براساس معیارهای سود و زیان دنیوی ارزیابی می‌کند و به همین دلیل، سخن شبلی را ابلهانه تلقی می‌کند. ناهم‌خوانی در اینجا زمانی شکل می‌گیرد که شبلی با یک استدلال غیرمنتظره و عمیق، مفهوم ارزش مادی را به چالش می‌کشد. او با بیان این که «در بهشت حوری به دو خرما می‌فروشند»، چارچوب معنایی ارباب را به چالش می‌کشد و یک تغییر بنیادی در الگوی ذهنی او ایجاد می‌کند.

جدول ۳. نمونه‌های الگوی ۲. ناهم‌خوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی

مبتنی بر چارچوب

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
تذکره‌الاولیا	حسن بصری با پرسشگران در باب مسلمان و مسلمانی	عطار، ۱۳۹۸: ۲۹
	حسن بصری با کودکی و مخمّتی و مستی و زنی	همان: ۳۸
	رابعه با صالح مرّی	همان: ۷۷
	رابعه با جمعی که به امتحان پیش او رفتند	همان: ۸۳
	شقیق بلخی با پیری گناهکار	همان: ۲۲۹
	امام ابوحنیفه با کودکی که در گل بمانده بود	همان: ۲۳۷
	بوعثمان حیری با مریدی که حرمت وادب نیاموخته بود	همان: ۴۹۷
	ابویعقوب نهرجوری با کسی که درباب تأسف خوردن عارف از وی پرسید	همان: ۵۳۷
	ابومحمد مرتعش با مردم در باب کسی که بر روی آب رود	همان: ۵۴۹
	شبلی با درویشی که به دو گرده کارش راست میشد	همان: ۶۶۷
	شبلی با خداوند کنیزک صاحب‌جمال	همان: ۶۷۸
	بوعلی دقاق با مریدی که از راه دور آمده بود	همان: ۷۰۱
	ابوالحسن خرقانی با عمر ابوالعباسان	همان: ۷۱۹
	ابوبکر واسطی با دیوانه‌ای در بند	همان: ۷۹۷
الهی‌نامه	ابوبکر واسطی با دیوانه در بند	عطار، ۱۳۸۷: ۲۲۷
	مردی با شیخی در باب درآمدن دولت	همان: ۲۴۴
	یحیی معاذ رازی با مردی در باب دهی خوش آب‌وهوا	همان: ۳۵۲
مصیبت‌نامه	رابعه با زاهد در وقت بهار	عطار، ۱۳۸۶: ۲۹۰
	«نازنین» با زاهد فضول	همان: ۳۱۲
	دیوانه‌ای که از کودکان گریخت با عمید	همان: ۳۲۶
	سلطان محمود با نظارگی صاحب‌نظر در باب گوی باختن	همان: ۳۵۱

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
۲۲	سلطان محمود با ایاز در باب اینکه کدام یک نیکوترند	همان: ۴۲۸
۲۳	آن گدا با حق پس از مرگ، در باب اینکه با خود چه آوردی	همان: ۴۵۶
۲۴	احنف قیس با جاهل	همان: ۲۸۴
۲۵	بوعلی با پیرزنی که کاغذی زر بدو داد	عطار، ۱۳۸۴: ۴۰۳
۲۶	صوفی با آنکس که کلیدش را گم کرده بود	همان: ۴۱۲
۲۷	بی‌دلی با آنکس که از پس تابوت می‌دوید و می‌گفت: «ای جهان تادیده من»	همان: ۳۳۱
۲۸	هیزمشکن تنگ‌دست با غزالی در هنگام بیماری	عطار، ۱۳۸۵: ۱۸۴

پ. الگوی ۳. ناهم‌خوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی مبتنی بر استنباط معنایی این الگو نشان‌دهنده تعامل پیچیده میان پردازش از بالا به پایین و از پایین به بالا در درک گفتمان است. ناهم‌خوانی در سطح چارچوب کلان رخ می‌دهد، اما حل آن مستلزم استنباط‌های ظریف و دقیق «فرا تر از معنای صریح متن» است. این فرایند نشان می‌دهد چگونه شنوندگان از دانش زمینه‌ای و توانایی استنباط برای پرکردن شکاف‌های معنایی و دستیابی به درکی منسجم از گفت‌وگو بهره می‌گیرند. گفت‌وگوی «مجنون ترسان با هاتف» نمونه‌ای از الگوی (۳) است. در ابتدای حکایت، تصویری از یک شب طوفانی و مجنونی ترسان و سرگردان ارائه می‌شود و مطابق با آنچه تانن (Tannen, 1993: 16) «ساختارهای انتظار» (structures of expectations) می‌نامد، چارچوب ذهنی اولیه‌ای را شکل می‌دهد که در آن، ترس و ناامنی عناصر اصلی هستند. این چارچوب اولیه با مفهوم «make-sense frame» که یوس (2016) مطرح کرده، هم‌سو است.

ناهم‌خوانی زمانی آشکار می‌شود که هاتف به مجنون می‌گوید: «حق با تو است کم ترس ای جوان» تا موجب آرامش قلبی جوان شود؛ اما واکنش مجنون که می‌گوید: «من از آن ترسم که تا با من چراست؟»، یک «شکاف شناختی» ایجاد می‌کند. این فرایند با آنچه

سالس (Suls, 1972: 85) در مورد نقض انتظارات مطرح کرده، قابل مقایسه است:

در شبی - کز میغ شد عالم سیاه  
 بود مجنونی درافتاده به راه  
 در بیابانی، میان رعد و برق  
 کرده برقش سوخته بارانش غـرق  
 دیده پر خون، راه می‌برید سخت  
 با دلی پر بیم می‌ترسید سخت  
 هاتفیش آواز داد، از قعر جان  
 گفت «حق با تست کم ترس ای جوان»  
 گفت «پس گر می‌باید گفت راست  
 من از آن ترسم که تا با من چراست»؟

(عطار، ۱۳۸۶: ۴۲۶)

گره‌گشایی این ناهم‌خوانی از طریق استنباط معانی ضمنی (implicatures) صورت می‌گیرد. این فرایند مستلزم آن است که مخاطب روابط پیچیده بین مفاهیم قرب الهی و مخاطرات معنوی را درک کند. از جمله این معانی ضمنی می‌توان به اصل عرفانی «البلاء للولاء» (سختی و بلا برای دوستان خداست) اشاره کرد که بیانگر این است که هرچه فرد به خداوند نزدیک‌تر باشد، با آزمون‌های معنوی بیشتری مواجه خواهد شد. استنباط این معنا در واقع نتیجه‌ای است که مخاطب باید از پاسخ معنون دریافت کند و مفهوم «همراهی با حق» را در این چارچوب بازسازی کند. مطابق با آنچه یوس اشاره می‌کند، «این استلزام‌ها فراتر از معنای سطحی گفتمان قرار دارند و نیازمند بازنگری در الگوهای شناختی و معنایی اولیه هستند» (Yus, 2017: 148).

#### جدول ۴. نمونه‌های الگوی ۳. ناهم‌خوانی مبتنی بر چارچوب - گره‌گشایی مبتنی بر استنباط معنایی

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
۱	تذکرة الاولیا	عطار، ۱۳۹۸: ۴۳۳
۲	جنید با او که پانصد دینار پیش وی آورد	همان: ۴۳۳
۳	جنید با او که پرسید دل کدام وقت خوش بود	همان: ۶۰۷
۴	ابوعبدالله مغربی با غلامی بی زاد و راحله	همان: ۶۶۷
۵	ابوبکر شبلی با جوانی در دیوان‌ستان	همان: ۶۶۷
۶	ابوبکر شبلی با یکی که دوستش را از دست داده بود	همان: ۶۶۷
	ابوبکر شبلی با جنید	همان: ۶۶۷

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
۷	ابراهیم ادهم با او که وی را هزار دینار آورد	همان: ۱۰۷
۸	بایزید بسطامی با آن مرد در باب طاعت خدا	همان: ۱۶۱
۹	آن مرد با رفیقی در باب قوت حلال	عطار، ۱۳۸۷: ۲۸۷
۱۰	داناى فتوى با سائلى در باب مال دنيا	همان: ۳۵۱
۱۱	مجنون با مردى که از دیدن وی با لیلی شگفت‌زده شد	همان: ۳۷۰
۱۲	مجنون با یارى که از او درباره دوستی لیلی پرسید	همان: ۳۹۳
۱۳	آن مرد با خاک‌بیز	همان: ۴۰۴
۱۴	سلطان محمود با ایاز	همان: ۲۹۳
۱۵	بوسعيد مهنة با پير در حمام	عطار، ۱۳۸۶: ۳۲۹
۱۶	حمّال بيکار با سائل	همان: ۲۷۰
۱۷	مجنون با آن شخص که قبله را پرسید	همان: ۲۹۱
۱۸	مجنون ترسان در بیابان با هاتف	همان: ۴۲۶
۱۹	آن دیوانه با نصیحتگر	همان: ۳۱۲
۲۰	آن دیوانه با بقال در معنی سود	همان: ۳۱۵
۲۱	مجنون بی کلاه با سائل	همان: ۲۹۸
۲۲	خواجه زنگی با غلام در باب بیدار کردن برای نماز صبح	عطار، ۱۳۸۴: ۳۷۸
۲۳	آن نومرید که اندک‌مایه زر داشت با پیر خویش	همان: ۳۲۶
۲۴	دیوانه با خواجه ناسپاس	همان: ۳۲۳
۲۵	آن شوریده‌ایام با سائلى	عطار، ۱۳۸۵: ۲۰۷

## ۲. ناهمخوانی‌های مبتنی بر کلام (Discourse-centered incongruities)

سازوکار در این الگو، بازی با قابلیت دسترسی و احتمال تفسیرهای انتخاب‌شده برای بخش خاصی از متن است؛ مثلاً یک مرجع برای یک ضمیر که بسیار محتمل است و سپس نامعتبر می‌شود، معنای یک کلمه مبهم که دسترسی به آن آسان است و سپس شنونده متوجه

می‌شود که این معنای مرتبط انتخاب شده در نهایت صحیح نیست، یک مفهوم موقت کمی متفاوت با آنچه در ابتدا تنظیم شده، یک آرایش متفاوت از بازنمایی معنایی یا فرم منطقی گفتار و از این دست فرایندهایی که در سطح پردازش متن گفت‌وگو رخ می‌دهد. در پیکره زبانی بررسی شده ۳۱/۲۵ درصد گفت‌وگوها متکی بر چنین فرایندی است.

الف. الگوی ۴. ناهم‌خوانی مبتنی بر کلام - گره‌گشایی مبتنی بر کلام

این الگو فرایند پویا و بازگشتی پردازش معنایی را نشان می‌دهد که با استفاده از ابهام یا چندمعنایی در سطح کلام ایجاد شده است. گوینده عمداً شنونده را به تفسیر خاصی از مقدمه گفت‌وگو سوق می‌دهد، اما در نقطه‌ای، اطلاعات جدید تفسیر اولیه را زیر سؤال می‌برد و شنونده مجبور به بازنگری و بازپردازش عناصر پیشین گفت‌وگو می‌شود. این الگو به خوبی بیانگر نحوه‌ای است که ساختارهای زبانی و استنباط‌های اولیه شنونده ممکن است با داده‌های جدید دوباره تنظیم شوند. گفت‌وگوی حسن بصری با رابعه عدویه در باب شناخت حق نمونه‌ای از الگوی (۴) در تذکرة‌الاولیای عطار است.

وقتی حسن از وی می‌پرسد: «او را چون دانی؟». رابعه پاسخ می‌دهد: «چون، تو دانی. ما بی‌چون دانیم». سؤال حسن بصری انتظاری برای دریافت یک پاسخ براساس توصیف صفات و ویژگی‌های خدا ایجاد می‌کند که با گفتمان‌های سنتی الهیاتی هم‌خوانی دارد. ناهم‌خوانی اصلی در سطح کلام زمانی پدیدار می‌شود که رابعه با بازی با واژه «چون» پاسخ می‌دهد: «چون، تو دانی. ما بی‌چون دانیم» (عطار، ۱۳۹۸: ۷۷).

گره‌گشایی این ناهم‌خوانی از طریق درک بازی کلامی و معانی چندگانه واژه «چون» صورت می‌گیرد. مخاطب باید از تفسیر سطحی (چگونگی) به تفسیر عمیق‌تر (بی‌مانند و بی‌نظیر بودن خداوند) حرکت کند. این فرایند مستلزم بازسازی چارچوب است که در آن مفهوم «شناخت خدا» از سطح توصیفی به سطح تنزیهی ارتقا می‌یابد. آن‌چنان که در عبارت قرآنی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» آمده، این گفت‌وگو دانش زمینه‌ای شنونده را فعال می‌کند تا به جای تحلیل‌های مقایسه‌ای و توصیفی، به پذیرش ناتوانی درک کامل ماهیت خداوند برسد.

**جدول ۵. نمونه‌های الگوی ۴. ناهم‌خوانی مبتنی بر کلام - گره‌گشایی مبتنی بر کلام**

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
۱	شیخ ممشاد دینوری با آن که دعا خواسته بود	عطار، ۱۳۹۸: ۶۶۳
۲	شیخ ابوسعید ابوالخیر با مست	همان: ۸۶۵
۳	رابع عدویه با حسن بصری	همان: ۷۷
۴	تذکره‌الاولیا ابوتراب نخشی با کسی که گفتش تو را هیچ حاجت هست؟	همان: ۳۶۵
۵	الهی‌نامه بایزید با مرد مسافر	عطار، ۱۳۸۷: ۳۹۴
۶	مصیبت‌نامه آن شخص با دیگری که گفت مرا بُز گرفته‌ای	عطار، ۱۳۸۶: ۳۲۹
۷	اسرارنامه آن پیر دانا با خربنده	عطار، ۱۳۸۵: ۱۳۱

در گفت‌وگوی شیخ ممشاد دینوری با کسانی که بدو ارادت داشتند، نیز وقتی از او می‌پرسند که: «تو را هیچ حاجت هست به ما؟» و وی در پاسخ می‌گوید: «مرا چگونه به تو و مثل تو حاجت بود؟ که مرا به خدای - عزوجل - حاجت هم نیست» فرایندی مشابه الگوی (۴) دیده می‌شود. چارچوب معنادار اولیه حول محور تعامل بین یک عارف بزرگ (ممشاد دینوری) و اردات‌مندانش شکل می‌گیرد. انتظار می‌رود که عارف از خدمات و کمک‌های ایشان استقبال کند یا حداقل با تواضع آن‌ها را بپذیرد. ناهم‌خوانی اصلی در سطح کلام زمانی پدیدار می‌شود که ممشاد دینوری می‌گوید: «مرا چگونه به تو و مثل تو حاجت بود که مرا به خدای - عزوجل - حاجت هم نیست». واکنش ممشاد با اصول اعتقادی عرفانی که رابطه مستقیم و نیاز به خداوند را تأکید می‌کند، در تضاد به نظر می‌رسد.

این بیان باعث ایجاد تناقض زبانی و معنایی در ذهن شنوندگان می‌شود که انتظار دارند یک عارف، خدا را منبع همه حاجات بداند. سازوکار گره‌گشایی کلامی به استفاده از ساختار نحوی و تغییر معنای ضمنی کلمات بستگی دارد. عبارت «مرا به خدا حاجت نیست» در سطح عمقی‌تر به این معناست که گوینده از خداوند هیچ حاجتی طلب نمی‌کند، زیرا در مقام عرفانی رضای کامل قرار دارد. این تفسیر نیازمند بازنگری در معنای «حاجت» است؛ به‌جای «نیازداشتن به خدا»، باید آن را به معنای «عدم طلب خواسته و نیاز مشخص از خداوند» تعبیر کرد.

ب. الگوی ۵. ناهم‌خوانی مبتنی بر کلام - گره‌گشایی مبتنی بر چارچوب این الگو بیانگر تعامل پیچیده میان پردازش سطح خرد و کلان در درک گفتمان است. ناهم‌خوانی در سطح کلام رخ می‌دهد، اما حل آن مستلزم تغییر در چارچوب معنایی کلان است. این فرایند نشان می‌دهد چگونه عناصر ظریف زبانی می‌توانند به تغییرات اساسی در درک کلی از یک گفت‌وگو بیانجامند و بر اهمیت انعطاف‌پذیری شناختی در پردازش گفتمان تأکید می‌کند. فرایند ایجاد و گره‌گشایی ناهم‌خوانی در گفت‌وگوی زیر را می‌توان در ۵ گام تحلیل کرد:

آن یکی دیوانه می‌شد غرقِ شور	دفن می‌کردند مردی را به گور
دید کرباس کفن از دور جای	گفت «من عریانم از سر تا به پای
در کشم از مرده کرباس کفن	تا کنم خود را از آنجا پیرهن»
آن یکی بشنود گفت «ای بینوا	کی بود این در مسلمانی روا؟
مردِ مجنون گفت «آخر ای عجب	چون کفن بینم شما را روز و شب
کز ضلالت می‌کنید از مرده باز	بر من از بهر چه شد این در فراز؟»

(عطار، ۱۳۸۶: ۳۰۲)

۱. ساخت چارچوب و انتظارات اولیه: چارچوب معنا دار اولیه حول محور رفتار یک دیوانه در مراسم تدفین شکل می‌گیرد. انتظارات فرهنگی و اجتماعی حکم می‌کند که افراد به مردگان احترام بگذارند و از رفتارهای نامحترمانه خودداری کنند؛
۲. شناسایی ناهم‌خوانی و ناهماهنگی شناختی: ناهم‌خوانی اصلی زمانی پدیدار می‌شود که دیوانه در پاسخ به اعتراض مردم می‌گوید: «چون کفن بینم شما را روز و شب / کز ضلالت می‌کنید از مرده باز / بر من از بهر چه شد این در فراز؟» این پاسخ غیرمنتظره با انتظارات اجتماعی و اخلاقی در تضاد قرار می‌گیرد و یک شکاف شناختی ایجاد می‌کند؛
۳. استراتژی گره‌گشایی و بازسازی چارچوب: گره‌گشایی این ناهم‌خوانی از طریق بازتعریف استعاره مفاهیم «مرده» و «کفن باز کردن» صورت می‌گیرد. مخاطب باید از تفسیر مستقیم به تفسیر تمثیلی حرکت کند که مستلزم درگیر شدن در استدلال استنباطی (inferential reasoning) فراتر از بافت زبانی فوری است. در این تفسیر جدید، «مرده» استعاره‌ای از دنیای مادی و «کفن باز کردن» نمادی از طلب ثروت و مقام دنیوی می‌شود؛

۴. تعاملات بافتی و مفهومی: این مرحله شامل فعال‌سازی دانش پیش‌زمینه فرهنگی و مذهبی در عرفان اسلامی و ارجاع ضمنی به حدیث «أَمَّا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَطَالِبُهَا كِلَابٌ» است که یک مکانیسم استنباطی سطح بالاتر (higher-level inferential mechanism) را فعال می‌کند و گفتمان مرد مجنون را به مضامین گسترده‌تر زهد و بی‌اعتنایی به امور دنیوی مرتبط می‌سازد؛

۵. بینش‌های شناختی و پیامدهای نظری: این گفت‌وگو نمونه‌ای از تعامل پیچیده بین پردازش سطح خرد و کلان (micro- and macro-level processing) در درک گفتمان است. ناهم‌خوانی در سطح کلام (پاسخ دیوانه) با تغییر به یک چارچوب سطح کلان که گفته را در یک بافت تمثیلی و اخلاقی گسترده‌تر تفسیر می‌کند، حل می‌شود.

**جدول ۶. نمونه‌های الگوی ۵. ناهم‌خوانی مبتنی بر کلام - گره‌گشایی مبتنی بر چارچوب**

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
۱ تا ۴ تذکره‌الاولیا	ابوالحسن نوری با خلیفه	عطار، ۱۳۹۸: ۴۸۳
	ابوتراب نخشی با آن که او را گفت: تورا حاجت هست به نزد ما	همان: ۳۶۵
	ابراهیم ادهم بن احمد با یاران	همان: ۱۰۷
	عبدالله تروغبدی با مریدان	همان: ۵۷۵
۵ تا ۹ الهی‌نامه	ابراهیم ادهم با خضر علیه‌السلام	عطار، ۱۳۸۷: ۳۱۱
	سلطان محمود با ایاز	همان: ۲۰۹
	مجنون با رعنایان	همان: ۲۸۲
	دیوانه پیشه یا یکی که گفت: او را دل نباشد	همان: ۲۲۶
	سلطان محمود در شکار با پیر عاجز	همان: ۳۰۶
۱۰ تا ۱۴ مصیبت‌نامه	بهلول با هارون الرشید درباره «پل»	عطار، ۱۳۸۶: ۳۰۲
	مجنون با زنی که جوانش مرده بود	همان: ۱۹۱
	آن دیوانه با یکی که او را از کفن دزدیدن بر حذر می‌داشت	همان: ۲۳۸
	بیدل با امامی بر سر منبر	همان: ۲۳۱
	قاضی با آن صوفی درویش که دعوی‌ای داشت	همان: ۴۰۲

پ. الگوی ۶. ناهم خوانی مبتنی بر کلام - گره گشایی مبتنی بر استنباط معنایی این الگو بر نقش استنباط معانی ضمنی در درک گفت و گو تأکید دارد. ناهم خوانی در سطح کلام ایجاد می شود، اما حل آن نیازمند استنباط های پیچیده فراتر از معنای صریح متن است. این فرایند نشان می دهد چگونه شنوندگان از دانش زمینه ای، توانایی استدلال و درک بافت برای رسیدن به تفسیری منسجم و معنادار از گفت و گو بهره می گیرند که بینشی ژرف درباره ماهیت استنباطی و بافت محور درک زبان ارائه می دهد. در گفت و گوی زیر ناهم خوانی اصلی از بازی با معانی لفظی و استعاره و اثر «باد» و ایجاد یک شکاف شناختی ناشی می شود. گره گشایی این ناهم خوانی مستلزم فرایند استنباط معنایی (inferential process) است که طی آن مخاطب بهره گیری از دانش زمینه ای عرفانی درمی یابد خویشتن بینی به عنوان یکی از موانع جدی سلوک تنها با مرگ و بازگشت به خاک از بین می رود:

آن یکی دیوانه حیران می شتافت      کله ای در راه گورستان بیافت  
 کرد پر خاک و نهفتش در زمین      آن یکی گفتش «چرا کردی چنین؟»  
 گفت مجنونش که «ای از کار دور!»      بوده است این کله پربادِ غرور  
 می کنم پر خاک این سر تا مگر      چون درآمد خاک، باد آید بدر»

(عطار، ۱۳۸۶: ۴۱۲)

## جدول ۷. نمونه های الگوی ۶. ناهم خوانی مبتنی بر کلام - گره گشایی مبتنی بر

### استنباط

شماره	عنوان گفت و گو	منبع
۱	مالک دینار با آن زن که بدو گفت مرائی	عطار، ۱۳۹۸: ۴۷
۲	ابوالحسن خرقانی با شخصی که به حجاز می رفت	همان: ۷۱۹
۳	شبلی با او که دوستش مرده بود	همان: ۶۶۷
۴	ابوبکر شبلی با جنید	عطار، ۱۳۸۷: ۶۶۷
۵	بهلول با کسی که خواست بریانی و حلوا به دیگری دهد	همان: ۲۷۷

شماره	عنوان گفت‌وگو	منبع
۶	شوریده‌حال با سائلی که نام مهین ذوالجلال را پرسید	عطار، ۱۳۸۶: ۳۵۹
۷	قاضی با صوفی در باب گواهان	همان: ۴۰۲
۸	آن دیوانه و کله‌ای در راه گورستان	همان: ۴۱۲
۹	مجنون با سائلی که او را از کندن موی سر مرده برحذر داشت	همان: ۴۱۲

گفت‌وگوی زیر نمونه‌ای از الگوی شماره (۶) است. ناهم‌خوانی اصلی از تفاوت در درک و کاربرد عبارت «نام مهین ذوالجلال» ناشی می‌شود:

سائلی پرسید از آن شوریده‌حال	گفت «اگر نام مهین ذوالجلال
می‌شناسی باز گوی ای مرد نیک»	گفت «نان است، این بتوان گفت لیک»
مرد گفتش «احمقی و بی‌قرار	کی بود نام مهین نان، شرم دار»
گفت «در قحط نیشابور، ای عجب	می‌گذشتم، گرسنه، چل روز و شب
نه شنودم هیچ جا بانگ نماز	نه دری بر هیچ مسجد بود باز
من بدانستم که نان نام مهین است	نقطه جمعیت و بنیاد دین است

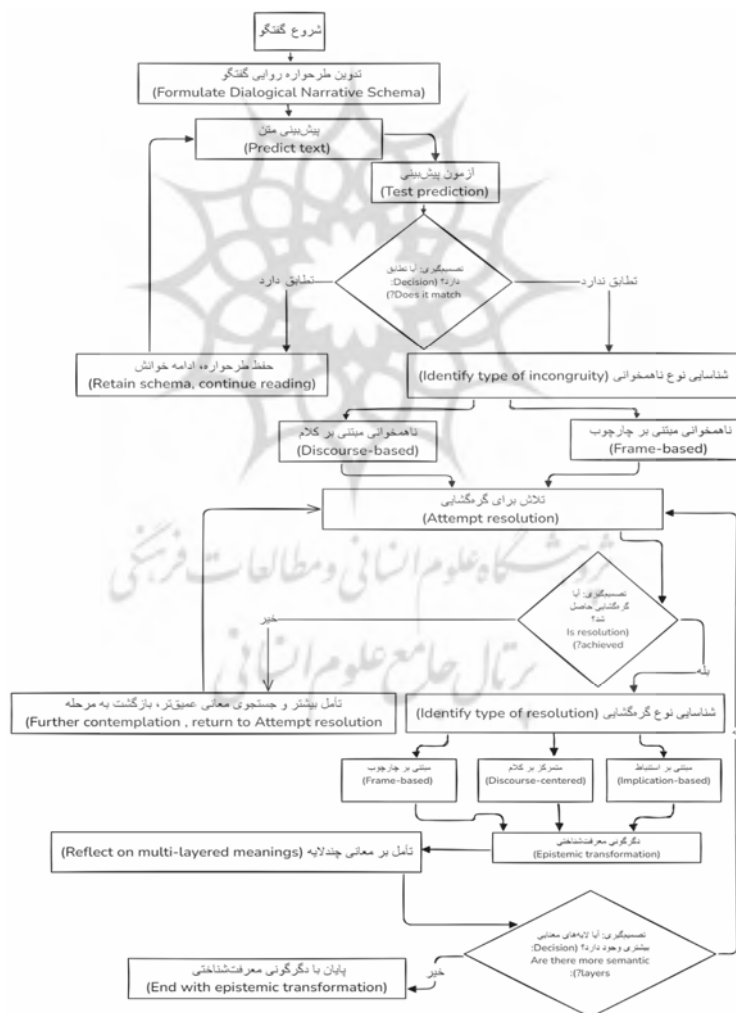
(عطار، ۱۳۸۶: ۳۵۹)

این ناهم‌خوانی کلامی زمانی که شوریده‌حال «نان» را به‌عنوان «نام مهین ذوالجلال» معرفی می‌کند که با انتظارات معمول مخاطب از یک مفهوم متعالی و مذهبی در تضاد است. گره‌گشایی این ناهم‌خوانی از طریق استنباط معانی ضمنی صورت می‌گیرد که مخاطب باید از توضیحات شوریده‌حال درباره تجربه‌اش در قحطی نیشابور استنتاج کند. این فرایند گره‌گشایی مبتنی بر استنباط مستلزم آن است که مخاطب روابط پیچیده بین نیازهای اساسی انسان (نان به‌عنوان نماد بقا) و مفاهیم انتزاعی دینی را درک کند و به این نتیجه برسد که در شرایط بحرانی، آنچه حیات و بقای انسان را تضمین می‌کند می‌تواند به مرتبه «نام مهین» و حتی «بنیاد دین» ارتقا یابد.

### ۳. بسط مدل ناهم‌خوانی-گره‌گشایی برای تحلیل گفت‌وگوهای عرفانی

درحالی که شش الگوی شناسایی شده با مدل‌های تثبیت شده IR هم‌خوانی دارند، همچنین

به نیاز به یک چارچوب نظری تخصصی‌تر اشاره می‌کنند که بتواند فرایندهای شناختی و معنایی منحصر به فرد موجود در گفت‌وگوهای عرفانی را به طور کامل در برگیرد. برای رفع این خلأ، مدل «گسترش یافته ناهمخوانی - گره‌گشایی برای تحلیل گفت‌وگوهای عرفانی» را معرفی می‌کنم که مدل دو مرحله‌ای سالس برای ناهمخوانی طنزآمیز (Suls' Two-Stage Model of Humorous Incongruity) را گسترش می‌دهد و عناصری از نظریه (Incongruity-Resolution Theory) را در برمی‌گیرد و در چندین مرحله عمل می‌کند:



## نتیجه‌گیری

کاربرد مدل سنتی ناهم‌خوانی-گره‌گشایی (IR) در گفت‌وگوهای عرفانی صوفیه، ضرورت اصلاحات قابل توجهی را برای در نظر گرفتن عمق و پیچیدگی این متون معنوی برجسته می‌کند. مدل سنتی IR که در اصل برای طنز توسعه یافته، بر گره‌گشایی‌های سریع و خطی متمرکز است که هدف آن‌ها حل تنش شناختی و سرگرمی است. با این حال، در زمینه گفت‌وگوهای صوفیانه، ناهم‌خوانی هدفی بسیار عمیق‌تر دارد و به عنوان ابزاری برای انتقال معانی عمیق معنوی و به چالش کشیدن ادراکات تثبیت شده عمل می‌کند؛ بنابراین، مدل IR باید تکامل یابد تا ماهیت چندلایه و اغلب حل نشده ناهم‌خوانی‌ها در گفت‌وگوهای عرفانی را در نظر بگیرد.

یکی از یافته‌های کلیدی این مطالعه، نقش محوری ناهم‌خوانی در تسهیل تحول معنوی است. برخلاف ناهم‌خوانی‌های ساده در طنز، گفت‌وگوهای صوفیانه شامل ناهم‌خوانی‌های پیچیده و چندبعدی است که هم‌زمان ابعاد شناختی، اخلاقی و عرفانی را درگیر می‌کند. همان‌طور که در گفت‌وگوهای عطار نشان داده شد، این ناهم‌خوانی‌ها باعث تغییر از تفسیرهای دنیوی به درک معنوی می‌شوند و مخاطب را از طریق فرایندی از تحول شناختی و معنوی هدایت می‌کنند. این تغییر بر ضرورت بازسازی چارچوب‌های شناختی تأکید می‌کند و به شنونده امکان می‌دهد درک خود را از مفاهیم اصلی عرفانی مانند زهد، بندگی و عشق الهی بازسازی کند.

علاوه بر این، ماهیت چندلایه گره‌گشایی در گفت‌وگوهای صوفیانه در تضاد آشکار با گره‌گشایی‌های معمولاً خطی در متون طنزآمیز قرار دارد. در این گفت‌وگوها، گره‌گشایی از طریق سطوح متعدد معنایی رخ می‌دهد که هر یک بینش‌های جدیدی در مورد آموزه‌های عرفانی یا اخلاقی ارائه می‌دهد. این پیچیدگی نیازمند رویکرد تحلیلی ظریف‌تری است که زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی این متون را در نظر بگیرد. در نتیجه، تفسیر ناهم‌خوانی‌ها در گفت‌وگوهای صوفیانه به فرایندی مداوم تبدیل می‌شود که اغلب مخاطب را در حالت تعلیق گره‌گشایی قرار می‌دهد و او را به تأمل بیشتر و درگیری معنوی عمیق‌تر دعوت می‌کند. به عبارت دیگر نه تنها انتظارات بافتی و موقعیتی بلکه مفاهیم بنیادین را به چالش می‌کشد و خواننده را به یک فرایند عمیق و مداوم رشد و تفکر اخلاقی-معنوی

دعوت می‌کند.

یافته مهم دیگر این پژوهش، ماهیت باز بسیاری از ناهم‌خوانی‌ها در گفتمان صوفیانه است. به جای ارائه یک گره‌گشایی نهایی و قطعی، این ناهم‌خوانی‌ها اغلب حل‌نشده باقی می‌مانند و مخاطب را به درگیری فعال‌تر با متن تشویق می‌کنند. این استراتژی آموزشی، شنونده را مجبور به تأمل مستقل می‌کند و نقش مهمی در هدایت او به سوی بینش معنوی عمیق‌تر ایفا می‌کند. در این زمینه، ناهم‌خوانی صرفاً یک ابزار بلاغی نیست، بلکه یک ابزار آموزشی عمدی است که عرفای صوفی برای شکستن تفکر سطحی و تحریک رشد عمیق فکری و معنوی به کار می‌برند.

علاوه بر این باید نقش مهم بافت فرهنگی و تاریخی را در درک ناهم‌خوانی‌ها در نظر گرفت، چراکه بسیاری از مضامین و نمادهای عرفانی در این گفت‌وگوها عمیقاً در سنت‌های اسلامی و صوفیانه ریشه دارند. بدون درک این چارچوب‌های فرهنگی، مخاطبان معاصر ممکن است در درک کامل اهمیت ناهم‌خوانی‌ها ناتوان بمانند. یکی دیگر از یافته‌های کلیدی این مطالعه، تأکید بر تغییرات چارچوب شناختی به‌عنوان جزء اصلی فرایند ناهم‌خوانی-گره‌گشایی در گفتمان صوفیانه است. برخلاف طنز که اغلب شامل یک تغییر چارچوب مستقیم و منفرد است، گفت‌وگوهای صوفیانه معمولاً نیازمند تغییرات متعدد و لایه‌ای هستند. این تغییرات منعکس‌کننده ماهیت پیچیده سفر معنوی هستند، جایی که ناهم‌خوانی‌ها نه تنها فرضیات شناختی را به چالش می‌کشند، بلکه تحول معنوی عمیقی را نیز تسهیل می‌کنند.

## منابع

- باقری، عباس و دیگران. (۱۴۰۰). «کارکرد زبان و گفت‌وگو در حکایات اسرارنامه عطار». شعر پژوهی (بوستان ادب). ۱۳(۱). صص ۷۵-۱۰۰.
- حبیبی، محمدحسن و دیگران. (۱۴۰۳). «سبک‌شناسی طنز در داستان‌های بهرام صادقی براساس تئوری طنز ناسازگاری». سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). ۱۷(۵). صص ۲۷-۵۰.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۸۴). منطق‌الطیر. مقدمه، تصحیح و تعلیقات م. شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). اسرارنامه. مقدمه، تصحیح و تعلیقات م. شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). مصیبت‌نامه. مقدمه، تصحیح و تعلیقات م. شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). الهی‌نامه. مقدمه، تصحیح و تعلیقات م. شفیعی کدکنی. ویراست ۳. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸). تذکره‌الاولیا (۲ جلد). مقدمه، تصحیح و تعلیقات م. شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- غفوری، عفت سادات و دیگران. (۱۳۹۵). «نقش عنصر گفت‌وگو در رابطه مرید و مراد بر مبنای نظریه‌سازنده‌گرایی در منطق‌الطیر عطار». ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی. ۱۲(۴۵). صص ۱۸۷-۱۵۵.
- نعمتی، یاسمن. (۱۳۹۷). «تحلیل طنزپردازی در سه حماسه مضحک منظوم از منظر ناسازگاری‌ها (با تکیه بر موش و گربه، مزعفر و بغرا، صوف و کمخا)». تاریخ ادبیات. ۱۱(۲). صص ۱۰۰-۷۷.
- یعقوبی جنبه‌سرایبی، پارسا؛ احمدپناه، فاتح. (۱۳۹۹). «ساختار ارتباطی انواع مکالمه در تذکره‌الاولیا». ادب فارسی. ۱۰(۱). صص ۱۴۶-۱۲۱.
- Attardo, S. (1994). Linguistic theories of humor. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Beattie, J. (1776). Essay on laughter and ludicrous composition. In Essays. William Creech, Edinburgh.
- Curc6, C.(1998). Indirect echoes and verbal humour: In: Rouchota, V., Jucker, A. (Eds.), Current Issues in Relevance Theory. John Benjamins, Amsterdam and Philadelphia.
- Dynel, M.(2012). What RT cannot do, IR can: On the incremental interpretation of jokes in (non)relevance-theoretic terms. In: Wałaszewska, E., Piskorska, A. (Eds.), Relevance Theory: More than Understanding. Cambridge Scholars Publishing, Newcastle upon Tyne, pp. 147-166.
- Kant, I. (1790). Kritik der Urteilkraft [Critique of judgment]. Berlin und Libau: Lagarde und Friederich-
- Keith-Spiegel, P. (1972). Early conceptions of humor: Varieties and issues. In J. H.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۷، شماره ۴۰، بهار ۱۴۰۴ / ۱۲۳

- Goldstein & P. E. McGhee (Eds.), The psychology of humor: Theoretical perspectives and empirical issues (pp. 3-39). New York: Academic Press.
- Martin, R.A. (2006). The Psychology of Humor: An Integrative Approach. Academic Press, London.
- Schopenhauer, A. (1819). Die Welt als Wille und Vorstellung [The world as will and representation]. Leipzig: Brockhaus.
- Sperber, D., Wilson, D.(1995). Relevance. Communication and Cognition (2nd edition). Blackwell, Oxford.
- Suls, J. M. (1972). A two-stage model for the appreciation of jokes and cartoons: An information-processing analysis. In J. H. Goldstein & P. E. McGhee (Eds.), The psychology of humor: Theoretical perspectives and empirical issues (pp. 81-100). New York: Academic Press.
- Yus, F. (2017). Incongruity-resolution cases in jokes. *Lingua*, 197, 103–122.



## References

- Attar, F. (2005). *Mantiq al-Tayr* [The Conference of the Birds] (M. Shafiei-Kadkani, Ed. & Annot.). Tehran: Sokhan. (In Persian).
- Attar, F. (2006). *Asrarnameh* [The Book of Mysteries] (M. Shafiei-Kadkani, Ed. & Annot.). Tehran: Sokhan. (In Persian).
- Attar, F. (2007). *Mosibatnameh* [The Book of Afflictions] (M. Shafiei-Kadkani, Ed. & Annot.). Tehran: Sokhan. (In Persian).
- Attar, F. (2008). *Elahinameh* [The Book of Divine] (3rd ed., M. Shafiei-Kadkani, Ed. & Annot.). Tehran: Sokhan. (In Persian).
- Attar, F. (2019). *Tazkirat al-Awliya* (Vols. 1–2) [Memorial of the Saints] (M. Shafiei-Kadkani, Ed. & Annot.). Tehran: Sokhan. (In Persian).
- Bagheri, A., et al. (2021). The function of language and dialogue in the stories of Attar's *Asrarnameh*. *Shaer-Pajouhi [Boostan-e Adab]*, 13(1), 75–100. (In Persian).
- Ghafouri, E. S., et al. (2016). The role of dialogue in the relationship between mentor and disciple based on constructivism in Attar's *Mantiq al-Tayr*. *Mystical Literature and Mythology*, 12(45), 155–187. (In Persian).
- Habibi, M. H., et al. (2024). Stylistics of humor in Bahram Sadeghi's stories based on the incongruity theory. *Stylistics of Persian Poetry and Prose [Bahare Adab]*, 17(5), 27–50. (In Persian).
- Nemati, Y. (2018). Analysis of humor in three mock-epic poems from the perspective of incongruities (with emphasis on Mouse and Cat, Mozaffar and Boghra, Soof and Kamkha). *Literary History*, 11(2), 77–100. (In Persian).
- Yaghoubi Janbe-Saraei, P., & Ahmadpanah, F. (2020). The communicative structure of types of conversation in *Tazkirat al-Awliya*. *Persian Literature*, 10(1), 121–146. (In Persian).



## **The Incongruity-Resolution Strategy in Mystical Dialogues\***

**Zeinab Akbari<sup>1</sup>**

Received: 2024/12/01

Accepted: 2025/02/18

### **Abstract**

The Incongruity-Resolution (IR) model, traditionally rooted in humor studies, has not been extensively applied to the analysis of mystical texts. This study aims to present an expanded model for examining the incongruity-resolution strategy in mystical dialogues and to demonstrate its adaptability to non-humorous and complex educational-mystical contexts. For this purpose, one hundred selected dialogues from Attar's works were qualitatively analyzed and classified into six patterns based on the type of incongruity (frame-based and verbal) and the resolution mechanisms (frame-based, verbal, or inferential). The findings reveal that in mystical dialogues, incongruity not only triggers cognitive tension, but also serves an educational purpose by destabilizing conventional cognitive frames and guiding readers towards moral and spiritual growth. Unlike humor, which favors a quick and linear resolution, Sufi dialogues employ an open-ended, multi-layered resolution, fostering a recursive interpretive process aligned with the cognitive and spiritual objectives of Sufi teachings. While cognitive effort in humor resolution results in amusement and pleasure, mystical dialogues transform this pleasure into spiritual insight or enlightenment. The results suggest that the IR model offers a valuable framework for understanding the dynamic cognitive processes underlying mystical dialogues but requires refinement to account for the multilayered and occasionally unresolved nature of incongruities in these texts.

**Keywords:** Mystical Dialogues, Attar of Nishapur, Incongruity, Resolution, Incongruity-Resolution Model (IR)

---

\* DOI: 10.22051/jml.2025.49050.2635

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran: ZAkbari@alzahra.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997